

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

سلسله جلسات ختم مفهومی

در محضر سوره مبارکه قیامت



استاد احمد رضا اخوت

تابستان ۱۴۰۳

فهرست

- جلسه‌ی هفتم سوره‌ی مبارکه‌ی قیامت ۱۴۰۳/۰۵/۳ ۲
- جمع‌بندی نهایی از آیات آخر سوره قیامت ۲
- تعریف نطفه و علقه ۲
- خلق و تسویه ۴
- سدی نبودن انسان ۸
- ایستگاه‌های تحول انسان ۹

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه هفتم سوره مبارکه ی قیامت ۱۴۰۳/۰۵/۳

از دقیقه ۱۰ تا ۱۰

جمع بندی نهایی از آیات آخر سوره قیامت

در آیه سی و شش که جلسه پیش پیرامون آن صحبت کردیم، **أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى ﴿٣٦﴾**، کلمه **سُدًى** به معنی مهمل است، یعنی چیزی که کسی به آن اعتنایی ندارد. با مهمل خیلی وقت ها برخورد داشتیم. مثلاً در جایی صوت بی محتوایی را زمزمه می کنید و در پاسخ به این سؤال که چه می خوانید، می گوید: هیچ چیز. به این مهمل می گویند. مهمل یعنی من هیچ قصدی از بیان آن نداشتم و مخاطبی را اراده نکردم و غرضی را اراده نکردم. ما کار مهمل در این عالم به این معنا نداریم. همان کسی که سوت می زند هم به دلیلی این کار را انجام می دهد. منظور این است که آن کار مهمل است. آن چیزی که هست مهمل است. مثلاً شما کاری به کار آن فاعل ندارید، او می خواهد سرگرم شود، ولی اگر اثر آن کار به جایی ربط پیدا نکند مهمل گفته می شود که به آن **سُدًى** گویند. به همین دلیل می گوید: **أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى**، یعنی مهمل گذاشته شده باشد. والا خداوند یک غرضی داشته است، کسی نیست که بخواهد راجع به اینکه غرض چه بوده است نظری بدهد. غرض ممکن است خلق یک چیزی باشد، ولی اینکه یک چیزی خلق شود که دنباله نداشته باشد، بی هدف باشد. مثل اینکه یک کاردستی درست می کنید که مشغول شوید و بعد از اتمام کار آن را دور می اندازید. یا قایق هایی کاغذی که بچه ها درست می کنند و در آب می اندازند و بعد مدت کوتاهی به زیر آب می رود. قایق واقعی که نبوده است، مثلاً قایق بوده است. عبارت مثلاً فلان چیز به معنی مهمل بودن آن است. به همین دلیل می گوید ما انسان را مهمل قرار ندادیم، حتماً خداوند از خلقت انسان غرضی را برای انسان دنبال کرده است که یک اتفاقی برای انسان بیفتد، نه اینکه خدا یک غرضی را در خلقت انسان دنبال می کرده است.

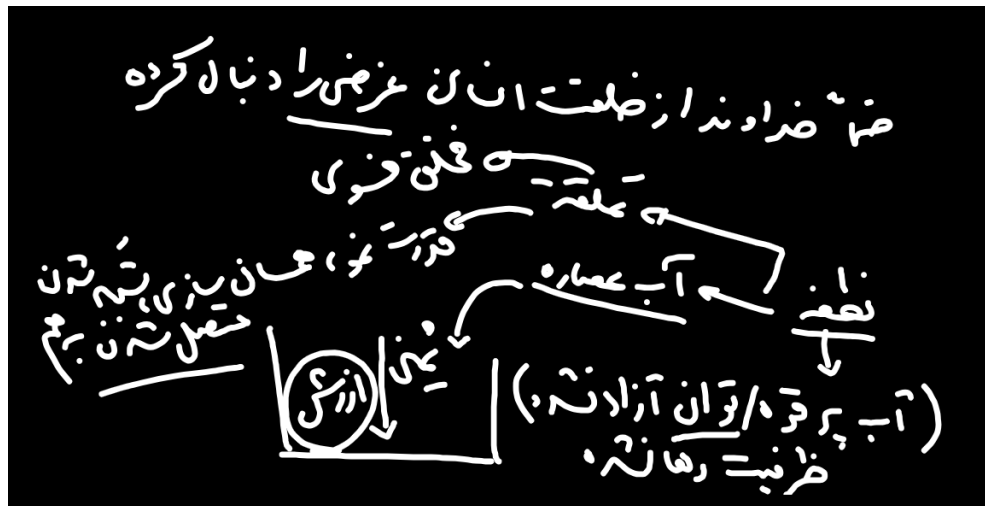
تعریف نطفه و علقه

این غرض چه بوده است که خدا آن را دنبال می کرده است؟ می فرماید اینکه نطفه ...، بعضی می گویند که نطفه به معنی آبی بی مقدار ناچیز است. نه، بلکه به عنوان یک آب پرتانسیل و پرقوه و پرتوان که توان آن آزاد نشده است که سوره مبارکه انسان با همین شروع می شود: **هَلْ أَتَى عَلَىٰ هَلْ**

آتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَدْكُورًا ﴿١﴾ که بعد می گوید ما از نُظْفَةِ أَمْشَاجِ خلق کردیم. نُظْفَةُ هیچ وقت به معنی آب بی مقدار نیست. هر موقع خداوند بخواهد به بی مقدار بودن انسان اشاره کند از مَنِ يُمْنِي نام می برد. ولی وقتی از نُظْفَةُ نام می برد به یک ظرفیت رها نشده، مثل یک زندان یا سجن می ماند، مثل یک دایره ای که دور یک توانمندی کشیده شده است که باید آزاد شود. به همین دلیل وقتی در واژه «نُظْفُ» غور می کنید، با تورق کتابها، زمانی است که یک چیز با ارزش و قابل توسعه باشد، یک چیز با ارزش که وسعت پیدا کرده است و حالت صاف بودن و شفاف بودن، اینکه توان پیدا می کند و بعد هم یک حرکتی را شروع بکند تا یک قدرتی در او ایجاد شود به آن نُظْفَةُ گویند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله می گویند که از کوزه همان برون تراود که در او است. مثل تراوش کوزه ها که پس داده می شود.



از دقیقه ۱۰ تا ۲۰

آبی که حالت عصاره دارد، که تعبیر مختلفی راجع به آن کرده اند.

أَلَمْ يَكُ نُظْفَةً مِّن مَّيِّ يُمْنِي

مَنِ يُمْنِي که اینجا مطرح می کند یعنی شما برای آن ارزشی قائل نیستید، چیزی است که احتمال دور ریخته شدن آن زیاد بود، منظور از مَنِ يُمْنِي یک چیز دور ریز است، که خدا از یک چیز دور ریز یک چیز با ارزش درست کرده است.

أَلَمْ يَكُ نُظْفَةً مِّن مَّيِّ يُمْنِي ﴿٣٧﴾

یعنی عصاره و یک آبی صاف، شفاف، پرتوان، پرقوه و یک ظرفیت رها نشده است، اما ظاهراً دور ریز است.

ثُمَّ كَانَ عِلْقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى ﴿٣٨﴾

که این آب دور ریز تبدیل به علقه می شود. خاصیت علقه یعنی قدرت نمو و همسان سازی و شبکه شدن، متصل شدن به هم است که اگر این قدرت نمو را نداشت و نمی توانست گسترش پیدا بکند و همه را در یک منظومه قرار دهد طبیعتاً نمی توانست حرکت کند.

خلق و تسویه

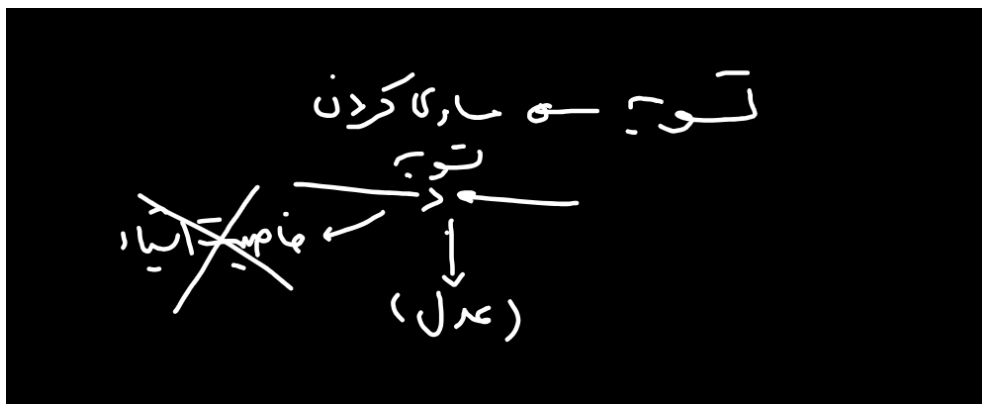
خَلَقَ فَسَوَّى ﴿٣٨﴾

که در بقیه آیات گفته است، یعنی تبدیل به علقه و بعد مُصِغِه می شود. خَلَقَ فَسَوَّى ﴿٣٨﴾ مثل این است که بگویید که به صورت طبیعی تبدیل به طفل می شود و بعد مدتی عقل در او ظاهر می شود و گوهر عقل در او می تابد، سَوَّى نشانه ظهور عقل در انسان است، نُطْفَه، عِلْقَه، فَسَوَّى یعنی رفت تا دوازده یا سیزده سالگی، ثُمَّ كَانَ عِلْقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى ﴿٣٨﴾ سیر را بیان می کند، فَسَوَّى نشانه ظهور عقل است. منظور از عقل، عقل تکلیف است والا عقل عام در همان کودکی هم هست. در مواجهه با طفل ظهور عقل در او قابل مشاهده است. یکی از نشانه های عقل در کودک تشخیص پدر و مادر و یا خیلی چیزهای دیگر می باشد. سَوَّى به این معنی است که از این زمان قدرت پیدا کرده است که بتواند صفات کمال را در خود جاری و پیاده کند. تسویه به معنی مساوی کردن دو طرف مثل دو کفه ترازو که در مقابل جنس در کفه دیگر وزنه برای تساوی قرار می دهند. تسویه به معنی مساوی کردن است. برای مثال قبلاً که ترازوها دیجیتال نبود، در ترازوهای کفه ای، یک کفه را جنس می گذاشتند، در کفه دیگر آن قدر باید وزنه قرار می گرفت که توازن پیدا کنند، به این تسویه گفته می شود. یعنی به مساوی کردن دو طرف تسویه می گویند. برای هر پایداری احتیاج به تسویه داریم. هر پایداری، یعنی اینکه چیزی در ذهن انسان حفظ شود، احتیاج به تسویه دارد که یادش بیاید. اینکه اصلاً حیات در او جاری شود، احتیاج به تسویه دارد. اینکه نفس بکشد، دم و باز دم داشته باشد، حالت تسویه دارد. اگر یک کفه بین این دو به هم بخورد، مثلاً دم از بازدم پیش بیفتد یا برعکس، آن دیگری پیش بیفتد، حیات مختل می شود. تسویه منطقه ای مساوی شدنی است که به واسطه ای آن مساوی شدن، تعادل ایجاد می شود، حیات در او جریان پیدا می کند.

سؤال: با عدل چقدر فرق می کند، اینکه اَلَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ^۱؟

^۱ سوره مبارکه انفطار، آیه ۷

پاسخ: نتیجه‌ی تسویه عدل می‌شود. چون بین این دو، افراط و تفریط از آن گرفته می‌شود. همه واکنش‌هایی که در زمین انجام می‌شود، آنهایی که به پایداری می‌رسد، چه واکنش‌هایی که در بیرون بدن انسان است و چه واکنش‌هایی که در درون بدن انسان است، همه آنها بر مدار تسویه اتفاق می‌افتد و بر اثر آن خاصیت پیدا می‌کنند. اگر تسویه نباشد، خاصیت اشیاء به طور کلی زیر سؤال می‌رود.



خیلی بحث مهمی است. یک زمانی می‌گفتم که ای کاش کسی روی آن کار می‌کرد، چون رمز تزکیه یعنی پاک شدن و داشتن صفات نیک، تسویه است. یعنی انسان باید بتواند خوب تسویه کند، تا بتواند تزکیه کند. این را در ذهن‌های خود داشته باشید، راجع به تسویه باید خوب صحبت کنیم. خیلی مهم است و یکی از مباحثی است که در حوزه تعلیم و تربیت خیلی مهم است. در حوزه یادگیری خیلی مهم است. خیلی هم راز و رمز دارد. مطالب در حوزه تسویه به نظرم اگر کسی بخواهد کار کند، مثلاً سه، چهار جلد کتاب می‌شود. علت اینکه من سراغ آن نمی‌روم چون خیلی وسعت دارد و بخشی از آن در علوم پایه می‌آید. یک بخشی در حوزه یادگیری می‌آید. یک بخشی در حوزه مسائل اجتماعی می‌آید. یک بخشی در حوزه کلام می‌آید. بحث تسویه جزء بحث‌های مادر است که اگر وجود نداشته باشد، هیچ اتفاقی نمی‌افتد. یعنی هر اتفاقی که می‌افتد براساس یک مدل تسویه اتفاق می‌افتد و بعضی از تسویه‌ها کاذب می‌شوند، بعضی‌ها صادق می‌شوند که داستان دارد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: اولین کاری که باید در تسویه انجام دهید، باید مبنا یا مقیاسی بگذارید که بگویید این را با چه چیزی مقیاس می‌کنید.

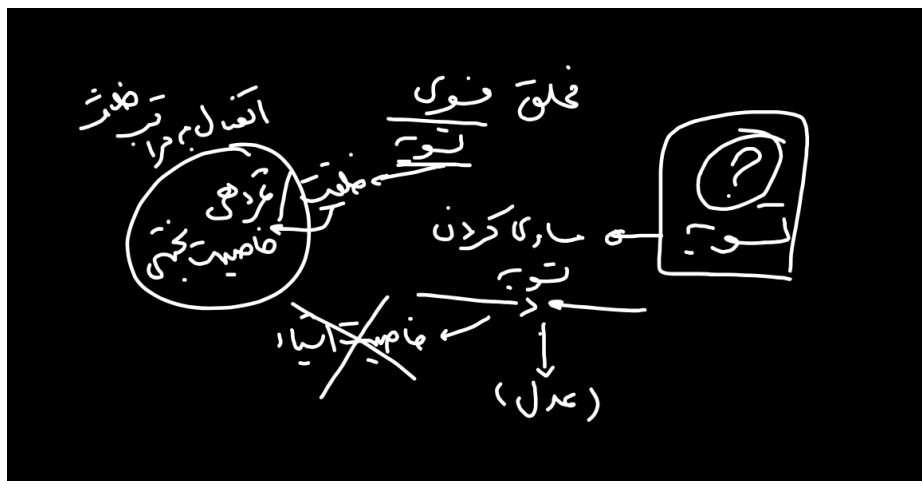
از دقیقه‌ی ۲۰ تا ۳۰

وقتی انسان به سمت پیری می‌رود، اعضای بدن خود را کم‌کم از دست می‌دهد. باید بین اینکه اعضای خود را از دست می‌دهد و اعضای واقعی برای او به وجود می‌آید، تسویه‌ای اتفاق بیفتد. مثلاً چشم انسان کم‌رمق و کم‌سو می‌شود اما باید بینایی برای او اتفاق بیفتد. باید بین اینها توازن داشته باشد.

پاسخ: آفرین، مثل قانون ماده و انرژی که براساس تسویه مطرح می‌کند. می‌گوید که میزان ماده و انرژی همیشه مساوی است. اما به یکدیگر تبدیل می‌شوند، به این تسویه می‌گویند. به همین دلیل در بحث‌های علوم پایه تسویه جزء مهم‌ترین مباحث خلقت است، در مسائل تعلیم و تربیت هم نیز به همین صورت است. تا جایی نتوانید تسویه ایجاد کنید، آموزشی اتفاق نمی‌افتد. اینکه چه زمانی می‌توانید تسویه ایجاد کنید، خود اینها بحث‌های بنیادی است که چگونه می‌خواهید پایین بیاورید. خود این یک مقوله‌ی مهم است.

در حوزه‌های اجتماعی هم به همین صورت است، اگر دو نفر دوست شوند، در اثر تسویه دوست می‌شوند یعنی هر کدام به نسبت دیگری سبک، سنگینی انجام می‌دهد، بررسی می‌کند که ببیند منفعتی دارد، داد و ستدی اتفاق می‌افتد، اگر هر کدام به جایی رسیدند که احساس کردند که منفعت صرفه دارد؛ این رفاقت برقرار می‌شود. وقتی تسویه به هم می‌خورد، اختلاف صورت می‌گیرد. بیشتر جاهایی مطرح می‌شود که جرم، جنس و خلق است، مخصوص عالم خلق است. ممکن است جنس لطیف یا غیر لطیف باشد. ممکن است مثل انرژی باشد، حتی مثل فضای یادگیری، از جنس کلام باشد اما خلقت دارد، مربوط به عالم خلق است. می‌شود که آن طرف تسویه دو جنس باشد، یک جنس غیر لطیف و یک جنس لطیف باشد. مثل همین که می‌گوییم. انسان وقتی به سمت مرگ می‌رود، باید بینایی به دست بیاورد، اگر بینایی به دست نیآورد، حتماً دیر یا زود چشم خود را از دست می‌دهد. باید به ازای از دست دادن چشم خود، بینایی به دست بیاورد، باید تبدیل کند. خود این بحث مفصلی است، می‌فرماید: **خَلَقَكَ** **فَسَوَّاكَ**، اشاره می‌کند که ما انسان را خلق کردیم یعنی او را تسویه کردیم. خیلی جاها تسویه دیده می‌شود، اصلاً هر جایی که انسان پا می‌گذارد، تسویه است. مثلاً شما کشاورز هستید، دانه‌های گندم خود را در زمین می‌ریزید، رویش پیدا نمی‌کند، بعد متوجه می‌شوید که مثلاً کود آهن آن کم است. کود می‌خرید، به زمین اضافه می‌کنید، وقتی پایداری اتفاق می‌افتد، دانه‌ها شروع به رویش می‌کنند. بذری را می‌خواهید برویاند؛ باید آن را جایی قرار دهید که کپک نزنند، تبادل انرژی داشته باشد، بعد هر خلقی هم متناسب با خود آن است. نمی‌توانید بگویید که این را این قدر در آب می‌گذارم، آن یکی را هم همان قدر می‌گذارم. خیر، هر کدام داستانی دارند؛ به نسبت خود، تسویه آنها متفاوت است. هر جایی که دست می‌گذارید، تسویه هست. مثلاً این چایی که می‌خورم، در صورتی به نفع من تمام می‌شود که در قاعده تسویه قرار بگیرد، یعنی داد و ستدی داشته باشد. اگر داد و ستد نداشته باشد، به شدت دفع می‌شود یا به شدت آن را دفع می‌کنند. یعنی آن را از مدار خارج می‌کنند. اگر بخواهد مفید واقع شود، باید در لایه‌ی تسویه وارد شود.

تسویه خاصیتی برای خلقت است و ثمردهی، خاصیت بخشی و اتصال به مراتب خلقت است که خیلی مهم است. یعنی خلقت، مرتبه به مرتبه است. اینکه انسان بخواهد مراتب را بالا رود، باید مرتبه به مرتبه برود، بین اینها تسویه اتفاق بیفتد. مثل نردبان که پله‌ی بالایی با پله پایینی باید میزان باشد. اگر نباشد، کسی نمی‌تواند از پله اول یک مرتبه به پله آخر برود. مراتب خلقت باید براساس تسویه اتفاق بیفتد.



سؤال: نامفهوم

پاسخ: ما می‌توانیم مقدمات آن را فراهم کنیم یا قواعد آن را کشف کنیم که اگر قواعد تسویه را کشف کردیم، امکان تسخیر پیدا می‌کنیم.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: خیر، تسویه برای ما نیست. مثل خلق است، تسویه رابطه‌ی بین دو خلق است که داد و ستد بین آن را تعیین می‌کند و توازنی بین آن دو ایجاد می‌شود.

به توازن یافتن اجزای مخلوقات برای انتقال داده‌های آنها تسویه گفته می‌شود.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: ما همین کار را انجام می‌دهیم، متوازن می‌کنیم.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: مرتبه‌ای از خلق، حتماً **زوج کریم**^۲ است و حتماً کاری که در آن اتفاق می‌افتد، در قاعده‌ی تسویه می‌افتد. تسویه مقدم بر زوجیت است.

^۲ سوره‌های مبارکه لقمان آیه ۱۰ و شعراء آیه ۷

تسویه مثل واژه‌ی خلق است. یعنی اگر تسویه نبود، زوجیت هم نمی‌بود. یعنی **خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ**.

فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى ﴿٣٩﴾ حرف مرا نقض نمی‌کند. چون می‌فرماید: **خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى**^۳ اتفاقاً به نحوی می‌فرماید که

الزَّوْجَيْنِ فرع بر تسویه است. یکی الذَّكَر می‌شود، یکی الْأُنثَى می‌شود؛ همه‌ی مخلوقات، زوج پیدا می‌کنند.

از دقیقه‌ی ۳۰ تا ۴۰

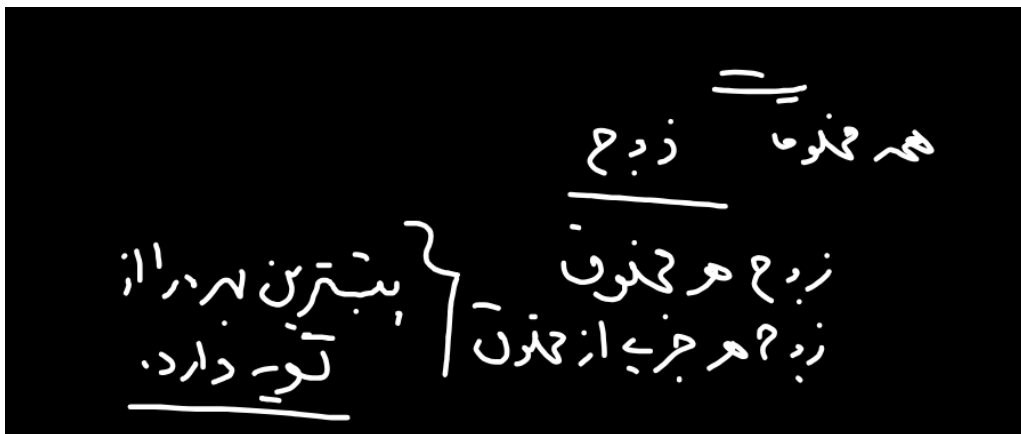
سدی نبودن انسان

زوج هر مخلوقی، یا زوج هر جزئی از مخلوق، فرقی نمی‌کند، هر دو را بگوییم، بیشترین بهره را از تسویه دارد یا شاید بتوان گفت هر جایی تسویه اتفاق می‌افتد یک مدل زوجیت اتفاق می‌افتد. یعنی بستر تسویه در نوعی زوجیت اتفاق می‌افتد. دقت کنید در سوره قیامت شبیه بحث‌های فلسفی مثل هستی‌شناسی شد، سطح بحث متفاوت شد. می‌گوید:

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى ﴿٣٦﴾

آیا انسان فکر کرد که خدا مخلوقی را برای بازی خلق کرده است و می‌خواهد او را دور بیندازد، دور ریز نیست، زیرا اگر قرار بود دور ریز باشد، **نُظْفَةَ** خلق نمی‌شد و **عَلَقَهُ** نمی‌شد و بعد در **عَلَقَهُ**، **خَلَقَ** اتفاق نمی‌افتاد و **فَسَوَّى** نمی‌شد و زوجین در او تحقق پیدا نمی‌کرد. یعنی هر کدام اینها دلیل **سُدًى** نبودن خلقت است. مهمل نبودن، بی‌خاصیت نبودن انسان، بی‌غرض نبودن خلق انسان به این دلیل است که **نُظْفَةَ** خلق شده است، **عَلَقَهُ** شده است، **خَلَقَ** شده است، تسویه شده است و زوجیت برای او قرار داده شده است. درست است که اینها همه در دایره‌ای قرار می‌گیرند که پشت سر هم هستند و اگر یکی نباشد، دیگری معنا پیدا نمی‌کند و زوجیت حتماً باید از ناحیه **نُظْفَةَ** و **عَلَقَهُ** بگذرد و همه اینها باید از ناحیه خلق و تسویه بگذرند ولی هر کدام انکار یک استدلال است، مهمل نیست چون انسان از **نُظْفَةَ** است، مهمل نیست چون انسان از **عَلَقَهُ** است، مهمل نیست چون **خَلَقَ** شده است، مهمل نیست چون تسویه شده است، مهمل نیست چون زوجیت دارد. مثل این است که اگر من می‌خواستم انسان را مهمل قرار بدهم از **نُظْفَةَ** خلق نمی‌کردم، اگر قرار بود انسان را مهمل خلق می‌کردم از **عَلَقَهُ** خلق نمی‌کردم. اگر قرار بود **خَلَقَ** **فَسَوَّى** نمی‌کردم، قاعده تسویه برای او نمی‌گذاشتم.

^۳ سوره مبارکه نجم، آیه ۴۵



ایستگاه‌های تحول انسان

هر کدام از اینها محلی برای تعالی انسان است، انسان می‌تواند از اینها به سمت عرش حرکت کند، اینها محل‌های تغییر انسان هم هست. شما هر گونه تغییری در **نُظْفَة** ایجاد کنید، در انسان ظهور پیدا می‌کند. اینها مهم‌ترین محل‌های تغییر و تعالی انسان است. خداوند در این بحث ایستگاه‌هایی که انسان می‌تواند در او تحول پیدا کند را بیان می‌کند. اینها را می‌توان گفت: ایستگاه‌های تحول انسان هستند.

از آنها که برویم زوجیت خاصیت اجتماعی بودن انسان است، تسویه خاصیت عقل داشتن انسان است، خلق خاصیت فطرت داشتن انسان است، **عَلَقَه** خاصیت نمو داشتن انسان است و **نُظْفَة** خاصیت گوهر وجود داشتن انسان است.

در هر کدام یک مفهوم خیلی تبلور دارد. در زوجیت اساس اجتماعی بودن انسان است، یعنی اگر زوجیت را بردارید هم نسل، هم ذریه و هم روابط و هم بیت فرو می‌پاشد.

عقل را بردارید همه‌ی صفات کمال فرو می‌پاشد. بیشترین نقش تسویه را در انسان عقل دارد. یعنی زمانی که، **وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿٧﴾ فَالْهَمَّا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿٨﴾** این مستعد می‌شود که الهام **فُجُور** و **تَقْوَا** در او اتفاق بیافتد که کار عقل است.

در خلقت، **خَلَقَ** بحث فطرت است. فاطریت خدا جلوه می‌کند. در **عَلَقَه** بحث نبات و نبت بودن انسان مهم است. سیر حرکت نباتی انسان خیلی مهم است. **نُظْفَة** هم گوهر وجود است که خیلی مهم است. یعنی وجود انسان توسط **نُظْفَة** قابلیت تکثیر و انتقال پیدا می‌کند و حتی شما می‌توانید صفات انسان را تحول دهید. بعضی صفات را حذف کنید، بعضی صفات را اجازه دهید که باشد. البته اکنون که علم دست استکبار است، برعکس عمل

^۴ سوره مبارکه شمس، آیه ۷ و ۸

می‌کند. یعنی صفات منفی را سعی می‌کند باقی بگذارد و صفات مثبت را از بین ببرد. آنها علم **نُظْفَة** پیدا می‌کنند و اگر کسی علم **نُظْفَة** پیدا کند قدرت پیدا می‌کند که صفات مثبت را ارتقاء دهد، کسی هم که مثل ما کاری به اینها نداشته باشد، دنده خلاص جلو می‌رود و خیلی هم برای او مهم نیست که چه اتفاقی می‌افتد! ولی استکبار چون می‌داند که بقا به **لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى ﴿٣٩﴾**^۵ بقای ما به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف و به دین و به خدا است. بنابراین داعیه‌ای برای تلاش نداریم! ولی او چون می‌داند که مقابل خدا است، حتماً سعی و تلاش کرده است و قواعد **نُظْفَة** را خوب بشناسد. شنیدید که می‌گویند کروموزوم چند برای فلان خصوصیت است یا مثلاً حتی به مرور این را می‌گویند که کروموزوم دینداری کدام است! این افراد کار می‌کنند و پیدا هم می‌کنند، بدی آن این است که نمی‌توان گفت که این طور نیست و بگوییم دخل و تصرف نمی‌کنند و خیلی کارها را در این عالم انجام می‌دهند.

سؤال: فرق گوهر وجود با فطرت چیست؟

از دقیقه‌ی ۴۰ تا ۵۰

پاسخ: گوهر وجود آن صفاتی است که به قولی خداوند در دانه‌ای قرار می‌دهد که آن را مستعد حیات می‌کند. گوهر وجود را در آن قرار می‌دهد مثل یک دانه لوبیا، گوهر وجود و قدرت نامیه دارد. دانه‌ای که قدرت نامیه نداشته باشد محکوم به هلاکت و پوسیده شدن است و آن که گوهر وجود دارد و می‌تواند تکثیر شود.

سؤال: من متوجه شدم که این یک سیر تکوینی است ...

پاسخ: به طور کلی انسان کنجکاو است، اصلاً خدا یک اذن داده است که انسان بعضی جاها ورود پیدا کند. مثل همین الان در مورد جنسیت که شما می‌خواهید پسر یا دختر باشد. یک روزی می‌گفتند: امکان ندارد. ولی به مرور دیدند ممکن است. یا لقاح خارج رحم که زمانی می‌گفتند: امکان ندارد؛ الان امکان دارد. خلق یک عضو؛ روزی می‌گفتند: شما نمی‌توانید یک عضو مثل کبد خلق کنید. ولی الان می‌بینید که امکان شدن آن هست. خیلی وقت‌ها می‌گفتند: به انسان اجازه ندادند که در حوزه خلق وارد شود. مثلاً یک عضو خلق کند. البته انسان خلق نمی‌کند، شرایط را استخدام می‌کند و در اثر استخدام شرایط یک کاری انجام می‌دهد، همین را تسخیر می‌گویند.

خداوند اذن تسخیر داده است، اذن خلق را نداده است، انسان نمی‌تواند خلق کند، ولی می‌تواند تسخیر کند، ولی می‌تواند بستر خلق را تغییر بدهد و در اثر آن یک چیز را به صورت مثبت یا منفی خلق یا معدوم کند. الان بشر این کار را می‌کند، خیلی‌ها را می‌کشد و خیلی‌ها را زنده می‌کند. تسخیر

^۵ سوره مبارکه نجم، آیه ۳۹

می‌کند، خلق نمی‌کند. از قاعده تسخیر استفاده می‌کند. به همین دلیل صفت **خَلَقَ قَسْوَى** و فعل‌های اینطور فقط مربوط خداست، شما نمی‌توانید بگویید که انسان تسویه می‌کند، می‌تواند تسویه کند، نمی‌توانیم بگوییم که انسان خلق می‌کند، می‌تواند خلق کند؛ خیر ولی می‌تواند شرایطی برای خلق یک چیز را فراهم کند به این **سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ**^۶ می‌گویند، در واقع دخل و تصرف در فعل انجام نمی‌دهد، بلکه در ایجاد بستر و زمینه دخل و تصرف انجام می‌دهد که به این اجازه داده‌اند.

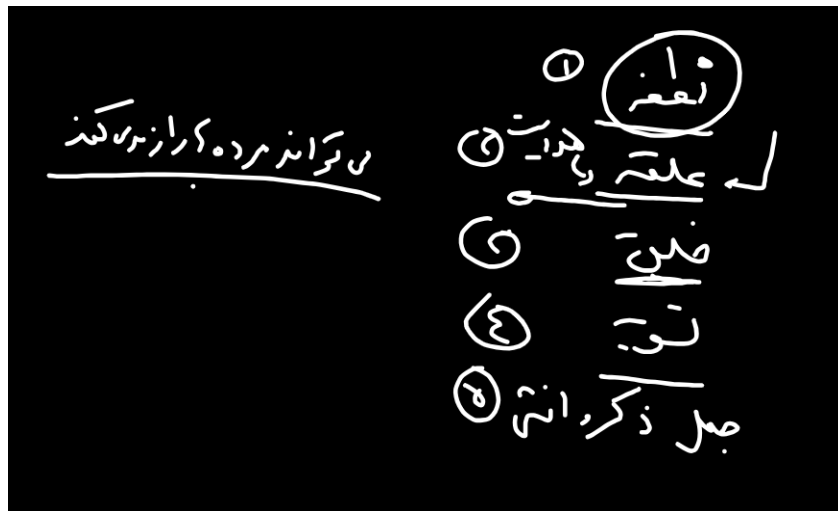
سؤال: ... از آن طرف به مخلوقات این حکم آمده است ...

پاسخ: بله، قاعده دارد و قاعده‌های آن مهم است.

آیه آخر از این سمت خوانده می‌شود، تقارن دارد: **أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى ﴿٣٦﴾** و از طرفی می‌گوید: **أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ**

الْمَوْتَى ﴿٤٠﴾

می‌گوید چون خدا **نُظْفَةَ** قرار داده است پس می‌تواند مرده‌ها را زنده کند.



اگر کسی در مورد وجود **نُظْفَةَ** مطالعه کند، می‌فهمد که زنده کردن مرده‌ها از وضع **نُظْفَةَ** راحت‌تر است. پذیرش این موضوع خیلی راحت است که مثلاً یک درخت چنار یا یک درخت خرما در هسته آن متبلور شود و اگر آن را بکارید تبدیل به درخت شود. پذیرش این خیلی سخت نیست؛ چه اینکه خود این هم خیلی مهم است که چطور می‌شود که یک دانه‌ای بعداً عین آن درخت را می‌دهد؛ خود این هم جذاب است. اما **نُظْفَةَ** از این

^۶ سوره مبارکه جاثیه، آیه ۱۳

جهت که سیال است، آب است، سیال است... شما فکر کنید این هسته خرما آبکی بود؛ خیلی سخت است! خیلی سخت است که شما حیات و گوهر وجود را در آب قرار دهید. حال ممکن است شما بگویید که نه خیلی هم سخت نیست. اما بستگی دارد که رشته شما زیست‌شناسی باشد و یک روزی هم تمایل داشته باشید که بخواهید مثلاً یک کدینگ انجام دهید. مثلاً اطلاعات را در یک جایی ذخیره کنید و بعداً در یک جایی (با) این اطلاعات بتوانید مشابه‌سازی انجام دهید. اینهایی که زیست‌شناسی هستند می‌دانند؛ خیلی کار سختی است. اصلاً نشد است. چیزی شبیه **نُظْفَة** خلق کردن همان قدر سخت است که مرده زنده کردن؛ نه! به نظر می‌رسد که **نُظْفَة** سخت‌تر باشد! اصلاً خلق **نُظْفَة** سخت‌تر باشد!

بعد به **عَلْفَه** می‌رسیم. **عَلْفَه** مثل توپ می‌شود. خیلی مهم است! مثلاً شما یک نوزادی داشته باشید، دقیقاً توپ شما مثلاً این قدر شود و بیشتر نشود. الان یکی از مشکلات خیلی افرادی که نمی‌توانند بچه‌دار شوند سر این است که این توپ یا بزرگ‌تر می‌شود یا یک حدی ریزتر می‌ماند. اگر این توپ یک مقدار کمی از حد لازم کمتر باشد یا بیشتر باشد... شما فکر کنید بچه‌ای بیرون بیاید که مثلاً سرش دو برابر تن او باشد. همه اینها به خاطر **عَلْفَه** است. اگر این **عَلْفَه** موزون رشد نکند... الان اگر از شما پرسند که بچه شما چند کیلو است و مثلاً شما بگویید: سه کیلو است. این الان دقیقاً یک کیلو یا نیم کیلو، من نمی‌دانم **عَلْفَه** را وزن نکرده‌ام، (به هر حال) اگر وزن آن یک مقدار کمی زیادتر شود، این بچه تقارن اعضای خود را از دست می‌دهد. پس **عَلْفَه** هم خیلی مهم می‌شود. معمولاً اینها هم در کنترل و هم در رشد آن خیلی مهم است؛ یعنی همه آنها تسویه دارند. یعنی مثلاً در **نُظْفَة** بگویید من دلم می‌خواهد بیشتر از چهل و شش کروموزوم داشته باشم. مثلاً می‌خواهم پنجاه کروموزوم داشته باشم. این سندروم‌هایی که می‌بینید به خاطر این است که او شاخ و شانه کشیده است و از کمبود کروموزوم‌ها نبوده است. از زیاد بودن کروموزوم‌ها نبوده است؛ از کمبود نبوده است. یعنی حتماً باید یک تسویه‌ای داشته باشد. تسویه در همه مواردی که می‌گوید خیلی مهم بوده است. مثلاً در **عَلْفَه**، تسویه خیلی مهم است. باید دقیقاً معلوم باشد که ابعاد این توپ این قدر باشد و تا به اینجا رسید دیگر دست از توپ برداشتنش بردارد. دیگر رشد نکند؛ دیگر شروع به تمایز کند.

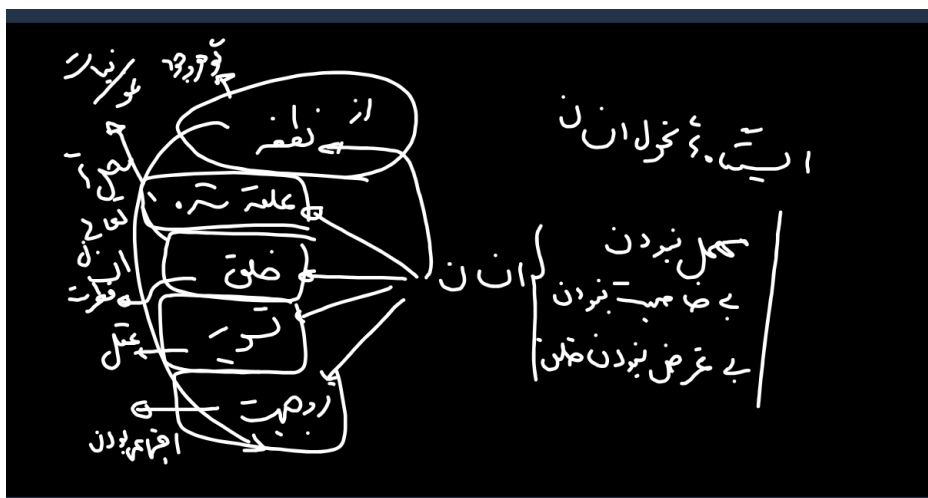
از دقیقه‌ی ۵۰ تا ۶۰

چون اگر شروع به توپ شدن بکند و دوباره توپ شود دیگر انسان نمی‌شود. پس تسویه در آن خیلی مهم می‌شود. یعنی یک هدایتی وجود دارد که معلوم است، از این به بعد آن را می‌گویید که از کدام طرف برود. واقعاً انسان‌هایی که منکر خدا یا منکر قیامت می‌شوند بی‌انصاف هستند. چون اگر فقط به همین **عَلْفَه** بودن و این بحث‌ها دقت می‌کردند، کافی بود.

شما برای اثبات قیامت لازم نیست مرده زنده کنید. همین خاصیت **عَلَقَه** و **نُطْقَه** را طبق این سوره اثبات کنید. بعد سراغ چه می‌رود؟ دیگر رها می‌کند؛ **مُضَغَه** را دیگر نمی‌گوید. بقیه اینها را، **لحم** و ... را نمی‌گوید؛ تو خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل.

فَخَلَقَ فَسْوَى

به خلق و تسویه می‌رسد. پس برای ثابت کردن قیامت بگویید که کار خلق سخت‌تر از زنده کردن دوباره است. بعد بگویید که تسویه سخت‌تر از جعل **ذَكَرَ وَالْأَثَى** است. یعنی یک، دو، سه، چهار، پنج. جالبی این آیات این طوری این است که عددهای آن روی فرد می‌چرخند.



سؤال: قیامت خیلی افراد... جمع کردن سلول‌ها، استخوان سوراخ شده، مورچه‌ها داخلش رفته‌اند. یک تکه آن یک جای دیگر است، به نظرم سخت است.

پاسخ: الان ما DNA داریم؛ از روی DNA هویت را تشخیص می‌دهمد.

سؤال: ...یک محل دیگر است.

پاسخ: نه اصلاً با یک DNA می‌توانند یک عضوی را خلق کنند.

سؤال: همان اعضای که پوسیده نیست؛ ...

پاسخ: همان است؛ اما نه همان.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله؛ دوباره همان است. مثل این است که مثلاً بذر را بگذارید در یک زمین دیگری رویش پیدا کند. از آب تناول می‌کند؛ از ماده خاکی استفاده می‌کند؛ اما خودش دارد خودش می‌شود. یعنی آن پوستی که می‌رویاند آن پوستی هست که به آن کد داده است. غیر آن هم نیست. عین آن است.

من به نظرم می‌رسد که تا چند سال دیگر انسان قدرت بازآفرینی را پیدا می‌کند؛ یعنی اگر یک زمانی گفتند که مثلاً یک عضو مرده‌ای را به آزمایشگاه بردند؛ مثل **نُظْفَة** عمل شد و توانستند همان را متولد کنند، تعجب نکنید. به نظرم می‌رسد انسان از نظر علمی، می‌تواند انسان دیگری را دوباره زنده کند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: خیر؛ بستر آن را می‌تواند فراهم کند.

سؤال: ...روح...

سؤال: بله. اصلاً خلق نمی‌تواند کند. انسان هیچ‌وقت نمی‌تواند خلق کند. اما می‌تواند شرایط را به نحوی برای خلق فراهم کند.

سؤال: ...گیاهان...

پاسخ: بله؛ در مورد گیاهان کار راحت است. به علت حالت ایستایی که **نُظْفَة** آن دارد، حتی انتقال ژن آن هم خیلی راحت است. اما در **نُظْفَة** ها چون حالت سیال دارد و آبکی است خیلی متفاوت است.

سؤال: ...در قرآن یک داستانی داریم که پیامبری هست به نام حضرت عزیر علیه السلام که داستانشان به خوبی نمایان‌گر این است که چگونه اعضای بدن... در یک آن و در یک لحظه در قیامت از قبرها بلند می‌شویم و رجعت می‌کنیم در این داستان کاملاً بیان شده است.

پاسخ: می‌فرمایند در قرآن داستان حضرت عزیر علیه السلام را در سوره مبارکه بقره مطرح می‌کنند و چیز عجیب و غریبی نیست.

پس سوره مبارکه قیامت را یک بار دیگر مرور کنیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴿١﴾ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ﴿٢﴾

سوره مبارکه قیامت دو قسم داشت؛ یک قسم آن به روز **قِيَامَةِ** است؛ یک قسم آن به **نَفْسِ اللَّوَّامَةِ** است. دیگر جواب قسم ندارد.

سؤال: ...اگر انسان مراحل خلقتش را بفهمد

پاسخ: بله؛ از این است که فکر می‌کند مهمل است. الان شما نوع انسان را در نظر بگیرید؛ کاری به خودتان نداشته باشید. شما آدم‌های خاصی هستید؛ به برکت قرآن نورانی شده‌اید. نوع انسان را در نظر بگیرید؛ اگر از نوع انسان برسید که شما چه کاره هستید، احساس مهمل بودن دارد. احساس می‌کند که نمی‌دانیم، یک چیزی می‌شویم. چه اینکه خیلی وقت‌ها خود ما هم که قرآن می‌خوانیم همین جواب را می‌دهیم. اگر یک مرتبه یک نفر ناغافل شما را ببیند و بگوید که حالتان خوب است، سلامت هستید، چطور هستید، چه کاره هستید، در دنیا چه کاره هستید، شما بلافاصله می‌گویید که نفسی می‌آید و نفسی می‌رود و حالا یک کاری می‌کنیم دیگر، یک طوری می‌شود. حس مهمل بودن داریم. حس نمی‌کنیم که خالق ما پشت لحظه لحظه خلقت ما یک منظوری داشته است. مثلاً الان من در سن بیست سالگی هستم، باید در بیست سالگی یک اتفاقی در من بیفتد. وقتی بیست و پنج ساله شدم، یک اتفاقی در من بیفتد. وقتی سی ساله شدم، یک اتفاقی در من بیفتد. نه؛ چرا اینقدر این طرف آن طرف می‌رویم؟ الان شنبه هست یک اتفاقی برایم بیفتد. یک شنبه شده است، یک اتفاقی برایم بیفتد؛ یعنی روزانه؛ نه! چرا شما معیار را روز می‌گیرید؟ معیار را ساعت بگیرید. اگر الان ساعت هفت است یک اتفاق بیفتد؛ بعد که هشت شد یک اتفاقی بیفتد! چرا روی ساعت می‌برید؟ روی دقیقه ببرید! خدا خیلی دقیق است! برای مخلوقش در آن، آن، آن، آن، این را گذاشته است که این به اینجا برسد، این به اینجا برسد، این به اینجا برسد، عین کودکی که در رحم مادر است...

از دقیقه‌ی ۶۰ تا ۷۰

شما دقیقاً می‌دانید هفته سوم، هفته چهارم و... است. وقتی نه ماه شد، باید حتماً...، حتی اگر نه ماه و نه روز شد، احساس خطر می‌کنید و باید سریعاً کودک بیرون بیاید. اجازه نمی‌دهید حتی یک ساعت بیشتر در رحم باشد. ممکن است کمی پس و پیش باشد. کمی زود یا کمی دیر باشد. یک بازه دارد. حساب و کتاب دارد.

قشنگ معلوم است که دست، قلب، مغز، چه زمانی به وجود می‌آید. دقیقاً معلوم است که شما چه زمانی می‌توانید بگویید «الف»، بگویید «ب»، چه زمانی می‌توانید کلام را جاری کنید. هفته دارد، حتی روز دارد. اگر کسی اینها را می‌نوشت، بین نسل‌ها به صورت ژنتیکی، تکلم حروف روز دارد. البته ممکن است به واسطه تصرفاتی که به واسطه قرآن می‌شود دخل و تصرف شود و روزهای اینها تغییر کند. ولی معلوم است که این خاندان حرف «ب» را این موقع می‌گویند. روز دوشنبه فلان موقع می‌گویند. «خ» را این موقع یا «د» را این موقع می‌گویند. کاملاً برنامه‌ریزی شده است. حالا این در دست انسان می‌افتد. انسان این را فاسد می‌کند و به هم می‌ریزد. تا موقعی که خودش دارد جلو می‌رود، که رو به جلو می‌رود، ولی وقتی می‌افتد دست انسان، تربیت‌های غلط، کارهایی که نباید انجام بدهد، این را مختل می‌کند و از مسیر هدایت خارج می‌کند. بله او می‌تواند

حروف را بگوید ولی به جای آن فحش یاد می‌گیرد، باید یک کلمه طیبه یاد بگیرد، به جای آن فحش یاد می‌گیرد. بله، دقیقاً می‌تواند این کلمات را بگوید. اتفاقاً حرف‌های زشت را خیلی دقیق ادا می‌کند. این تصویرهای خیالی زشت را خیلی با کیفیت بالا تصور می‌کند. یعنی، همان چیزی که اسباب هدایت او بود، به اسباب گمراهی او تبدیل می‌شود. دقیقاً هم طبق برنامه‌ریزی است. الان ده ساله شد. الان پانزده ساله شد. سی ساله شد. خدا برنامه‌هایش خیلی دقیق است. روی لحظه است. عین طلوع و غروب که هیچ وقت در عالم جابجا نشده است. در مورد انسان هم همین طور است. زن شما، نُظْفَة شما، طبق قاعده خودش جلو می‌رود. عمر، ساعت عمر، ساعتی که آدم باید از دنیا برود. تمام اینها مضبوط، مکتوب، دقیق نوشته شده است. چشم شما چند ساعت طول عمر دارد، دقیقاً معلوم است. گوش شما چند سال طول عمر دارد، دقیقاً مشخص است.

لَا أَسْمُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴿١﴾

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، هر کس کتاب دارد.

سؤال: نامفهوم

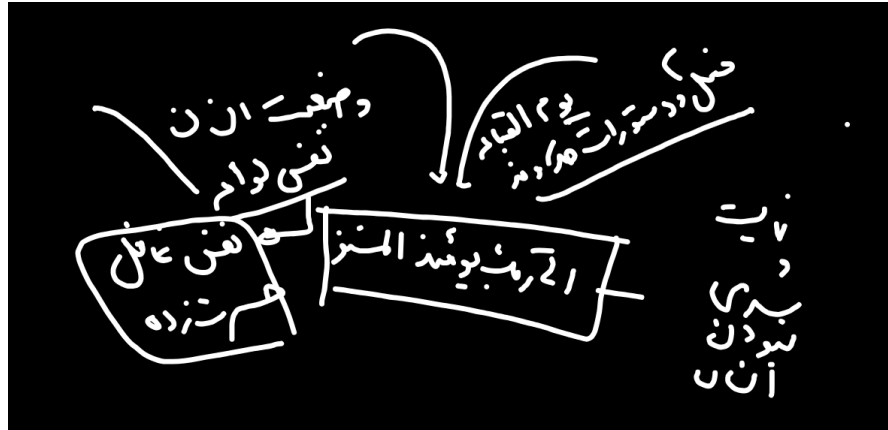
پاسخ: تأثیر گذار است.

گاهی شرایط اجتماعی است گاهی استضعاف است، خیلی چیزها تحمیل شده است. هویت اجتماعی انسان هم روی آن تأثیر می‌گذارد. خدا با کسانی که در ساحت استضعاف بودند، یک طور رفتار می‌کند و جایی که خود انسان مقصر است طوری دیگر رفتار می‌کند. ولی خیلی برنامه زندگی انسان منظم است. یعنی دقیقاً در این سن، این عارضه، این بیماری، این کار افتادگی، دقیقاً مشخص است. اما گناه در این امور دخل و تصرف می‌کند.

انسان یک قسم می‌شوند از **يَوْمِ الْقِيَامَةِ**، یک قسم می‌شوند از **نَفْسِ الْوَأْمَةِ**، پس سوره از همان ابتدا با دو فضا جلو می‌رود.

- یکی **يَوْمِ الْقِيَامَةِ**، آن چیزی است که مربوط به دستورات خداوند است و فعل‌های خداوند.
- یکی هم برمی‌گردد به وضعیت انسان. در وضعیت انسان، اینجا خدا **نَفْسِ الْوَأْمَةِ** را ذکر می‌کند. مثل اینکه انسان وقتی به ته خط می‌رسد نفس او به شدت حسرت می‌خورد که ای کاش من می‌دانستم اوضاع این طوری بود. یعنی آن حیثیتی از انسان را ذکر می‌کند که رودست خوردنش را می‌بیند و پشیمان می‌شود. ناراحت می‌شود و کاری هم نمی‌تواند انجام بدهد.

نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ، همان نفسی است که، روز قیامت انسان خودش را سرزنش می کند که، **بِاَلَّتِنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً**^۷، ای کاش من را برمی گرداند. براساس سوره، **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ**، نفس غافل حسرت زده است. اگر کسی گفت **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** نفس غافل حسرت زده است، اشکالی ندارد درست گفته است.



چون بعضی تفسیر آقای جوادی را می خوانند **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** را این می گیرند، بعد می گویند شما که گفتید که **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** ملامتگر است، مثبت است ممکن است خوب باشد. بله، ممکن است مثبت باشد ولی چون دارد دو مسیر باز می کند، یکی می آید در فعل و دستورات خداوند، یکی هم می آید در وضعیت انسان. وضعیت انسان که در سوره ذکر می کند، وضعیتی است که باورش نمی شود روز قیامت اتفاق می افتد؛ انکار می کند. با تعجب نگاه می کند.

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ ﴿٣﴾

بعد به او می گویند:

بَلَىٰ قَدَرِينَا عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ ﴿٤﴾

نه تنها ما می توانیم عظام تو را جمع کنیم، بلکه می توانیم رد سر انگشتانت را دقیقاً مثل خودش دریاوریم. **أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ**، از فعل تسویه استفاده می کند.

سؤال: حسرت ها بعد از مرگ شروع می شود یا برای قیامت است؟

^۷ سوره مبارکه فرقان، آیه ۲۷

پاسخ: حسرت از مرگ شروع می شود. در همین سوره هم می گوید. **وَأَلْتَفَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ ﴿٢٩﴾**. حسرت از همانجا شروع می شود.

عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ ﴿٤﴾

شما تسویه را می توانید از خود سوره بفهمید. دست شما جایی زخم می شود. وقتی که ترمیم می شود با اینکه روی آن رفته است مثل قبل می شود. این را چه کسی گفته است؟ به او دستور داده اند. حیات شما مثل رفتن این پوست است. پوست که می رود مثل این است که این بدن از جایی دستور می گیرد. این طور نیست که بگوید: من قاطی کردم. شبیه چه کسی بود.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: این به دلیل این بود که اگر می دانستند و دارویی می گذاشتند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: ما یک قاعده به عنوان مرگ عضو داریم. یک عضو مرخص می شود، زودتر به قیامت می رود.

از دقیقه ۷۰ تا ۸۰

فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ﴿٧﴾ وَخَسَفَ الْقَمَرُ ﴿٨﴾ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ﴿٩﴾ يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ ﴿١٠﴾ كَلَّا لَا وَزَرَ ﴿١١﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ﴿١٢﴾ يُنْبَأُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ﴿١٣﴾

آیه دوازده شبیه غرر است. می گوید: **إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ﴿١٢﴾**. چون آیه این طور بود: **أَبْحَسِبُ الْإِنْسَانَ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى ﴿٣٦﴾**. آیا انسان فکر کرده است که مهمل گذاشته شده است؟ نه، مهمل گذاشته نشده است. پس برای چه آمده است؟ باید بگوید: **إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ﴿١٢﴾**. یعنی باید انسان نزد رب خود استقرار داشته باشد. این نهایت **سُدًى** نبودن انسان می شود. تصور کنید اینها جملات معترضه است که به اینجا برسد:

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ ﴿٢٣﴾ وَوَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ ﴿٢٤﴾ تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ ﴿٢٥﴾

نهایت آن این است که:

إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ ﴿٢٣﴾

اینها وسط قرار می‌گیرد، یعنی انسان **سُدّی** نبوده است. باید خودش را در این وضعیت می‌دیده است و برای این تلاش می‌کرده است. یعنی نهایت انسان رسیدن به این موقعیت است، **إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾. إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ﴿١٢﴾**. اگر به کسی بگویند که نزد پروردگارت استقرار پیدا می‌کنی، بستگی دارد که خدا چقدر برای او ارزش داشته باشد.

این آیه در صورتی برای فرد اعتبار دارد که خدا برای انسان اعتبار داشته باشد. اگر خدا برای انسان اعتبار نداشته باشد، اگر بگویند: **إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ﴿١٢﴾**. می‌گوید: اگر ما نزد خدا مستقر نباشیم چه اتفاقی می‌افتد؟ به او می‌گویند که **إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾**. می‌گوید: ما به پروردگارمان نظر نکنیم چه می‌شود؟

انسان‌ها دو دسته می‌شوند:

۱. دسته‌ای که واقعاً برای آنها مهم است که به پروردگارشان برسند.

۲. دسته‌ای که خالی‌الذهن هستند.

نوع انسان‌ها، ذهن آنها نسبت به پروردگارشان مسکوت و خاموش است، یعنی حسی نسبت به اینکه نزد خدا حاضر باشند یا حاضر نباشند، ندارند. مثلاً به او می‌گویند که جایزه تو این است که نزد خدا حاضر شوی. می‌گوید: اگر هم حاضر نشوم، چه می‌شود.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، یکی از علت‌های آن این است که افراد گزاره‌هایی که در حوزه توحید با آن مواجه شدند، گزاره‌هایی بوده است که حضور خدا در زندگی آنها را ملغی اعلام کرده است، خیلی برای آن اهمیتی قائل نشده است.

راجع به این موضوع فکر کنیم. بالاترین نعمت در روز قیامت که بالاترین از آن نعمتی نیست، نظر به وجه الله است. لذت‌بخش‌ترین و بالاترین نعمت، نظر به وجه الله است. کسانی که به حج رفتند شاید کمی از آن را فهمیده باشند. وقتی می‌گویند که دیدن کعبه چه صفایی دارد، چسبیدن به کعبه چه صفایی دارد. نمی‌دانم آنهایی که مکه رفتند به کعبه چسبیدند یا خیر. کعبه از سنگ است، ولی خیلی فرق دارد که فرد چسبیده به آن باشد یا نباشد. شما نمی‌توانید در ذهن خود هم تصور کنید که به یک سنگی بچسبید یا نچسبید، خیلی فرق می‌کند. حتی رؤیت عینی آن هم خیلی فرق دارد. اینهایی که رفتند، می‌دانند. قبل آن هم حتی می‌شنیدند که دیدن کعبه خیلی عجیب است. شما می‌گویید: من کعبه را مرتب در تلویزیون می‌بینم، چیزی ندارد! ولی وقتی به آنجا می‌روید، حس می‌کنید و می‌روید و خودتان را به کعبه می‌چسبانید. نمی‌دانم افراد توفیق پیدا کردند که برای دیدن کعبه در حجر بروند یا خیر. معمولاً در حجر نمی‌شود رفت ولی بعضی اوقات، بعضی‌ها می‌توانند. استعمال حجر که هیچ، ما که هیچ وقت

توانستیم، ولی ممکن است کسی توانسته باشد که استعلام حَجَر بکند. ولی در حجر می شود رفت. حالا زیر ناودان باشید یا اندکی آن طرف تر چه می شود؟! شما بروید، می بینید که فرق می کند. حس آن متفاوت است. حتی مثلاً وقتی شما خود را به کعبه می چسبانید با اینکه دو قدم آن طرف تر هستید، فرق می کند. شاید بگویید: چه فرقی دارد، بالاخره خدا، خدا است. خیر، خداوند انسان ها را طوری خلق کرده است که خیلی از چیزها را با همین اعضاء و جوارح حسی خود متوجه می شود.

یکی از وجوهی که خداوند در قرآن موضوع بنی اسرائیل را مطرح می کند و به آنها عزت و احترام می گذارد و با وجود خطاهای بی شمار آنها، باز هم آنها را تکریم می کند همین حس مواجه شدن با خدا است. برای آنها مهم است که خدا را ببینند. ممکن است که بگویید که با این حرف ها افتادید به شرک گویی! مهم است. آیات این طور مطرح می کند: **إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾** برای او مهم است که خدا را ببیند. شما می گوید که شرک است؛ شرک نیست. ولی من از کجا بدانم چطور می خواهد خدا را ببیند.

از دقیقه ۸۰ تا آخر

نمونه بارز مسأله خود حضرت موسی علیه السلام است که در کوه طور ناگهان نوری را می بیند یا میقات بنی اسرائیل که تعدادی نزدیک به صد نفر که برای آنها خداوند تجلی می شود. می گویند که ما می خواهیم خدا را ببینیم و خداوند را می بینند. ولی ممکن است که باور نکنیم. آن قدر که ما در حوزه توحید مفهوم گرا شدیم و گفتیم که ما فقط باید همه چیز را مجرد ببینیم، باور نمی کنیم. وقتی می گویند: **إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾** می گوئیم: ما همین الان نزد خدا حاضر هستیم. ما همه لحظات عمر خود در حضور پروردگار هستیم. حتی نفس کشیدن ما در حضور پروردگار است. چه فرقی دارد که ما بمیریم یا زنده باشیم، هیچ فرقی نمی کند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، تا جلسه بعد روی این موضوع فکر کنید.

إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾ نظر کنید به وجه الله. ممکن است یکی بگوید که وجه الله اهل بیت علیهم السلام هستند پس بنابراین ما وقتی به آنها نظر می کنیم یعنی به خدا نظر کردیم. اینها بحث دیگری است.

تدریس به چشم منتظر

در استفاده از متن جلسات لطفا به موارد زیر توجه شود :

- فایل پیاده جلسات صرفا جهت مطالعه و مرور مطالب بیان شده در جلسات می باشد و نمی تواند به عنوان "منبع علمی" مورد استناد قرار گیرد. (احتمال تغییر محدود مطالب بیان شده در جلسات وجود دارد).
 - لطفا از هرگونه "تقطیع" متن جلسات جهت تهیه متن نوشته و ... به دلیل نارسایی در انتقال درست مضامین، خودداری شود.
 - فایل متن جلسات "صرفا" برای اعضای کانال می باشد و امکان نشر آن در سایر بسترها نیست.
 - پیشنهاد میشود در مواردی که متن جلسه گویا نیست با توجه به زمان درج شده به صوت جلسه رجوع شود.
 - شیوه پیاده سازی جلسات انطباق کامل متن با صوت می باشد. لذا در صورت مشاهده هرگونه مغایرت، لطفا به شناسه @sm_nouri اطلاع فرمایید.
- جهت تداوم نشر عمومی متن جلسات و بهره مندی از منافع آن، تعهد جمعی به موارد فوق را خواستاریم.
- سپاس از همراهی تان